



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحثمان درباره حدیث شرط : « المؤمنون عند شروطهم » بود ، بعضی از برادران درباره شرط در امثال : إن عدتم عدنا و إن تنصرت الله ينصركم سؤالاتی داشتند ، ما عرض کردیم که بحث از جمله شرطیه و شروط در مقدمه واجب که به طور مفصل در علم اصول مطرح شده و یا کلاً بحثهایی که در علوم دیگر مثل فلسفه و نحو و فقه درباره شرط مطرح شده برای ما حجت نیستند و همگی از اصطلاحات مستحدثه ای هستند که مربوط به بحث ما نمی شوند زیرا بحث ما در این بود که در : « المؤمنون عند شروطهم » لغتاً و عرفاً شرط چه معنایی دارد؟ که ما عرض کردیم که شرط التزام ابتدائی را شامل نمی شود بلکه شرط به معنای التزام فی ضمن التزام آخر و جعل شیء فی ضمن جعل شیء آخر می باشد و همچنین عرض کردیم که شرط به هر معنایی که باشد اصلاً مربوط به مانحن فیہ (صحت معاطات) نیست و حدیث : « المؤمنون عند شروطهم » بر صحت بیع معاطاتی دلالت ندارد بلکه عمده دلیل بر صحت معاطات همان سیره و آیه حل و آیه وفاء می باشد .

خوب گفتیم که معاطات مخالفینی نیز دارد که اصلاً آن را بیع نمی دانند مثل صاحب جواهر و علامه در تذکره و شیخ طوسی در خلاف و بعضی دیگر از فقهاء لذا ما باید اقوال و أدله مخالفین را بررسی کنیم تا ببینیم که حرف ما در مقابل آنان چه می تواند باشد .

علامه در ص ۷ از جلد ۱۰ تذکره فرموده : « الفصل الثانی فی الصیغة (مسألة ۱) : الأشهر عندنا : أنه لا بد منها ، و لا تكفى المعاطاة فی الجلیل و الحقیق ، مثل : أعطنی بهذا الدینار ثوباً ، فیعطیه ما یرضیه ، أو یقول : خذ هذا الثوب بدینار ، فیاخذہ - و به قال الشافعی مطلقاً - لأصالة بقاء الملك ، و قصور الأفعال عن الدلالة علی المقاصد ، و بعض الحنفیة و ابن سیرج فی الجلیلة . و قال أحمد : یعتقد مطلقاً - و نحوه قال مالک ، فإنه قال : یع بما یعتقده الناس بیعاً - لأنه تعالی أحل البیع و لم یبین کیفیة ، فتحال علی العرف کالقبض ، و البیع وقع فی زمانه علیه السلام کثیراً و لم ینقل اللفظ ، و إلاً لتواتر . و الجواب : المعاطاة تثبت فی غیر البیع ، فیحجب عود النصّ إلی غیرها ، و نمنع عدم التواتر ، و الاستغناء بالإباحة عنه ، و الحوالة فی الحقیرة علی العرف ، فتختلف

بأجناس الأموال و فسره بعض الشافعية بما دون نصاب السرقة ، و هو تحکم .

شیخ طوسی در ص ۱۴ از جلد خلاف در مسئله ۵۹ فرموده : « مسألة ۵۹ : إذا دفع قطعة إلى البقلى ، أو إلى الشارب ، و قال : أعطنی بقلأ أو ماءً فأعطاه ، فإنه لا یكون بیعاً ، و كذلك سائر المحقرات ، و انما یكون إباحة له أن یتصرف كل واحد منهما فیما أخذہ تصرفاً مباحاً من غیر أن یكون ملكه . و فائدة ذلك أن البقلى إذا أراد أن یسترجع البقل أو أراد صاحب القطعة أن یسترجع قطعته كان لهما ذلك ، لأن الملك لم یحصل لهما ، و به قال الشافعی . و قال أبو حنیفة : یكون بیعاً صحیحاً و إن لم یوجد الإيجاب و القبول ، قال ذلك فی المحقرات دون غیرها . دلیلنا : إن العقد حکم شرعی ، و لا دلالة فی الشرع علی وجوده هاهنا ، فیحجب أن لا یتثبت . فإما الاستباحة بذلك فهو مجمع علیه ، لا یختلف العلماء فیها . »

صاحب ریاض در ص ۱۱۰ از جلد ۸ ریاض طبع جدید فرموده : « الفصل الثانی : فی البیع و آدابه ، أمّا البیع : فهو الإيجاب و القبول اللذان ینتقل بهما العین المملوكة من مالک إلی غیره بعض مقدّر . تعریف البیع بالإيجابین كما هنا ، أو اللفظ المطلق ، كما فی الشرائع و غیره هو الأشهر ، قیل : لأنه المتبادر و فیه نظر ، خلافاً للطوسی و الحلّی ، فعرفاه بمسببهما الذی هو الانتقال . و حیث كان البیع عبارة عن الإيجاب و القبول المذكورین فلا یکنی فی اللزوم المعاطاة ، و هی إعطاء كل واحد من المتبایعین من المال عوضاً عما يأخذہ من الآخر باتفاقهما علی ذلك بغیر العقد المخصوص ، سواء فی ذلك الجلیل و الحقیق ، علی المشهور ، بل كان أن یكون إجماعاً ، كما فی الروضة و المسالک فی موضعین ، بل ظاهر الأخير تحقّقه و انعقاده ، و ادعاه صریحاً فی الغنیة ؛ و هو الحجة بعد الأصول القطعیة من عدم الانتقال و ترتب أحكام البیع من اللزوم و غیره . مضافاً إلی ما استدللّ به فی الغنیة ، قال : و لما ذکرناه نهی رسول الله صلی الله علیه و آله عن بیع الملامسة و المنابذة و عن بیع الحصة علی التأویل الآخر ، و معنی ذلك أن یجعل اللمس للشیء أو التبیذ له أو إلقاء الحصة بیعاً موجباً ، إنتهی فتأمل . و لم نقف لهم علی مخالف لا من الأصحاب عدا ما ربّما یتوهم من کلام المفید من الاكتفاء بمجرد التراضی و التقابض و لو خلاء عن اللفظ طراً ، كما ذكره فی المختلف ، و صرح فیه بأنّه لیس بصریح فیه و لا ظاهر بل یتوهم ، فكیف یتخذ مثله مخالفاً صریحاً أو ظاهراً . و لا من إطلاق الكتاب و السنة ؛ فإن ما دلّ منهما علی الانتقال و اللزوم مختص بالعقود ، و لیس مجرد التراضی مع

و أن یبیعه علی أنه إذا لمسه وجب البیع و سقط خيار المجلس و غیره ، و یبطل عنده لفساد الشرط .

و الوجه عندی : صحته إن كان قد نظره .

و المنابذة قیل : أن يجعل النبذ بیعا بأن یقول : أنبذ إليك ثوبی بعشرة ثم ینبذه ، و یکتفیان به بیعا . و قیل : أن یقول : بعتك كذا بكذا علی أنئی إذا نبذته إليك فقد وجب البیع، قالهما الشافعیة . و ظاهر كلام أحمد و مالک و الأوزاعی أن یقول : إذا نبذته إلیّ فقد اشتريته بكذا . و قیل : طرح الرجل ثوبه بالبیع إلی الرجل قبل أن یقلبه أو ینظر إلیه .

و الحصة أن یقول : ارم هذه الحصة فعلى أىّ ثوب وقعت فهو لك بكذا . و قیل أن یقول : بعتك من هذه الأرض مقدار ما تبلغ هذه الحصة إذا رميتها بكذا . و قیل : أن یقول : بعتك هذا بكذا علی أنئی متى رميت هذه الحصة وجب البیع . و لا تعلم خلافا فی بطلان الجمیع . در پاورقی تذکره نوشته شده که این خبر در صحیح مسلم و سنن ابن ماجه و سنن دارمی و سنن بیهقی و سنن نسائی ذکر شده و فقط در صحیح بخاری ذکر نشده است ، این طریق عامه بود که خدمتتان عرض شد و اما طریق خودمان بماند برای فردا إنشاء الله ...

والحمد لله رب العالمین اولاً و آخراً و صلی الله علی

محمد و آله الطاهیرین

التقاض منها قطعاً لَعَةً و عرفاً ، مع أنه یكفی الشك فی الدخول فهیأ جزماً « و بالآخره ایشان می فرمایند که اگر به اینها بیع بگویند بیع فاسد می باشند زیرا کلمات معاملات اعم از صحیح و فاسد می باشند .

صاحب جواهر نیز در ص ۲۰۹ از جلد ۲۲ جواهر ۴۳ جلدی بحث معاطات را مطرح کرده و فرموده که بلاخلاف معاطات صحیح نمی باشد و حتی ایشان فروده : « بل لعلّه من ضروریات المذهب نقلاً عن دعوی التواتر فیهِ من سید المرسلین و عترته الطاهیرین کقولهِ : إنّما یحلّل الکلام و یحرّم الکلام » .

خوب همانطور که عرض کردیم دلیل اول صاحب جواهر و شیخ طوسی در خلاف و صاحب ریاض و بعضی دیگر از فقهای فقهای ما بر عدم صحت معاطات اجماع می باشد منتهی بنده عرض می کنم که اجماعی این بزرگواران در این مسئله ادعا کرده اند اجماع مدرکی می باشد لذا برای ما حجت نمی باشد زیرا اولاً ما مدرک مجمعی را قبول نداریم و ثانیاً اجماع مدرکی برای ما کشف از قول معصوم (ع) نمی کند .

دلیل دوم این بزرگواران بر عدم صحت معاطات روایات می باشد که این روایات دو دسته اند ؛ دسته اول روایاتی هستند که این بزرگواران خیال کرده اند که دلالت دارند بر اینکه بیع منابذه و ملامسه و حصة چونکه معاطات هستند باطل می باشند که ما بعداً عرض خواهیم کرد که اینطور نیست و از بیع ملامسه و منابذه و حصة به خاطر وجود غرر و امثال ذلك نهی شده است ، و دسته دوم اخباری مثل : « إنّما یحلّل الکلام و یحرّم الکلام » می باشند که ما بعداً مفصلاً درباره آنها بحث خواهیم کرد .

خوب همانطور که عرض شد این مسئله در بین عامه نیز اختلافی می باشد ، علامه در جلد ۱۰ تذکره طبع جدید ص ۶۹ در مسئله ۴۰ از کتاب البیع فرموده : « مسألة ۴۰ : بیع الملامسة و المنابذة و الحصة باطل بالإجماع ، لأنّ النبی صلی الله علیه و آله نهی عن ذلك کله .

و الملامسة : أن یبیعه شیئا و لا یشاهده علی أنه متى لمسه وقع البیع ، و هو ظاهر كلام أحمد و مالک و الأوزاعی . و له تفاسیر ثلاثة :

أن يجعل اللبس بیعا بأن یقول صاحب الثوب للراغب : إذا لمست ثوبی فهو مبیع منك بكذا ، و هو باطل لما فیهِ من التعلیق ، و قال بعض الشافعیة : إنه من صور المعاطاة .

و أن یأتی بثوب مطوی له فی ظلمة فیلمسه الراغب ، و یقول صاحب الثوب : بعتك بكذا بشرط أن یقوم لمسك مقام النظر ، و لا خيار لك إذا رأیته ، فسره الشافعی . قال بعض الشافعیة : إن أبطلنا بیع الغائب ، بطل ، و إلّا صحّ تخریجاً من تصحیح شرط نفی الخيار .